

اشاره

وحدت و یگانگی مسلمانان، از جمله مسائلی است که عقلای قوم بر آن تأکید و سفارش کرده و می‌کنند. مقاله پیش رو این موضوع را از دیدگاه پیامبر با رویکرد قرآنی مورد بحث و بررسی قرار داده است. نویسنده با تحقیق گسترده خود تمام زوایای فقهی، کلامی و اجتماعی این مسئله را از نگاه رسول خدا(ص) با توجه به آموزه‌های قرآنی بررسی کرده است. امیدست دانشمندان فریقین این موضوع را جدی گرفته و پیامدهای سوء آن را در صورت بروز تفرقه بر مسلمانان گوشزده نمایند.

وحدت در نگرش پیامبر اکرم بر پایه گزارش قرآن

محمد علی سلطانی*

وحدت در جهان اسلام از زمانی که مصلحان و خردمندان به زیانهای سهمگین اختلاف در بین مسلمانان واقف شدند، به موضوع جدی برای جهان اسلام تبدیل شد. این تاریخ را مورخان به زمانهای گوناگونی نسبت می‌دهند. بعضی از آنان نادرشاه را مبتکر این اندیشه می‌شمارند^۱ و برخی اشخاص دیگری را پیشنهاد می‌کنند. حرکت اخیر وحدت‌گرایی را به مرحوم سید جمال‌الدین اسدآبادی نسبت می‌دهند که خالی از تحقیق نیست.^۲ اما به نظر می‌رسد که همه این قبیل پیشنهادها ناظر به اختلاف شیعه و سنی است و بسیار متأخر از اصل وحدت‌گرایی در اندیشه اسلامی است مطالعه قرآن و سیر پیامبر اکرم(ص) هشامی دهد که این اندیشه منشأ الهی دارد و پیامبر اکرم(ص) خود مبدع و مجری چنین تفکری بود. در این مقاله برآنیم که چنین مدعایی را برهانی کنیم. پیش از ورود به این مبحث، یادکرد چند

* محمد علی سلطانی (۱۳۳۷ -) محقق و پژوهشگر معارف اسلامی و دانش‌آموخته حوزه علمیه مشهد و قم است. از ایشان تاکنون علاوه بر چند کتاب، مقالات علمی و تاریخی در مجلات علمی و پژوهشی کشور به چاپ رسیده است.
۱. این دیدگاه چندان از اعتبار برخوردار نیست، گویا وی دستوری در این خصوص صادر کرده بود که خود نیز چندان پیگیر آن نشد و در نطفه از بین رفت.

۲. مطهری، مرتضی، نهضت‌های اسلامی، انتشارات صدرا، ص ۱۳.

مطلب مقدماتی ضروری است و پیش از تبیین آنها، طرح بحث وضوح لازم را نخواهد داشت:

۱. قرآن کریم متن وحی است و مسلمانان از آغاز تاکنون برای حفظ این متن تلاش بی‌وقفه کرده‌اند و آن را از هرگونه تحریفی محفوظ نگه داشته‌اند، به گونه‌ای که عدم تحریف قرآن یکی از معدود مباحث مورد اتفاق همه مسلمانان است و جز اندکی غیرقابل اعتنا که از روی سادگی و به ندرت از سر عناد در دام اعتقاد به تحریف افتادند، در جهان اسلام کسی به مقوله مزبور معتقد نیست و همگی به صیانت قرآن از تحریف اطمینان کامل دارند.^۱ بر همین پایه در مباحث اصولی از قرآن به عنوان سندی با صدور قطعی یاد می‌کنند که بیانگر انتساب کامل، درست و بدون قید و شرط آن به گوینده است. بنابراین قرآن حتمی‌ترین سند در تاریخ مسلمانان و به ویژه در زندگی پیامبر اکرم(ص) است. مسلمانان در مورد هیچ کتاب دیگری چنین اتفاق نظری ندارند و اگر در مورد کتابی هم چنین باوری از سوی کسانی ابراز شده است، به حتم به مفهوم اعتقاد به صدور قطعی همه محتوای آن نیست و جنبه نسبی دارد.

از این روی می‌توان گفت قرآن تنهاترین و قطعی‌ترین سند موجود در دست ما مسلمانان است. این مطلب، این نتیجه را در اختیار ما می‌گذارد که قرآن تنهاترین معیار تردیدناپذیر برای سنجش گزارشهای دیگر در زمینه‌های مختلف و از جمله تاریخ زندگی پیامبر اکرم(ص) است که اگر گزارشی با گزاره‌های قرآنی هماهنگ نبود، نمی‌توان بر درستی اصل گزارش و یا فهم اولیه آن اعتماد کرد و باید یکی از دو کار را در مورد آن انجام داد: یا به طور کلی آن را کنار گذاشت و یا توجیهی سازگار با گزاره قرآنی ارائه داد.

۲. در بین دانشوران فقه و اصول باوری مطرح است که می‌گوید قرآن صدور قطعی دارد ولی دلالت آن ظنی است؛ اما حدیث و روایت صدور ظنی دارد^۲ و دلالت آن قطعی است. این باور از دیرباز بوده و هنوز نیز در آن حوزه فکری مطرح است، اما پژوهشهای اخیر در مورد تفسیر متن، این فرق‌گذاری بین حدیث و قرآن را در خصوص دلالت نفی می‌کند. پیشینیان بر

۱. برای پیگیری این بحث نک: جعفریان، رسول، اكدویة تحریف القرآن؛ خوبی، ابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، بحث

«صيانة القرآن من التحریف»؛ طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۵، الفن الخامس؛ میلانی، سیدعلی

حسینی، عدم تحریف القرآن، و دیگر آثاری که در این زمینه نگاشته شده است.

۲. رازی، میرزا محمدتقی، هدایة المسترشدين، ج ۲، ص ۶۷۴ منتظری، حسینعلی، نهاية الاصول، ص ۳۲۸ و کتب اصول و

فقهی دیگر به ویژه در بحث حجیت خبر واحد و دلیل انسداد.

این باور بودند که چون روایت و حدیث تفسیر قرآن است و به واقع بیانگر مراد آن است، بنابراین نص روشن است و مراد آن ابهام ندارد. اما اندیشه‌وران مباحث تفسیر متن می‌گویند که هر دو سخن از یک منبع صادر شده است و زمانی که سخنی از منبعی صادر شد و به دست مخاطب رسید، آنچه فراروی مخاطب است بیش از متن نیست. این متن نیز ترکیب یافته از واژگانی است که واژگان آن با توجه به همه شرایطش مفهومی را بیان می‌کند و صد البته چگونگی ترکیب این واژگان هم خود بیانگر مفهومی است و این بیانگر بودن هم فقط در نسبت با مخاطب مطرح است وگرنه خود متن همواره ساکت است.

به تعبیر دیگر، مخاطب سخن است که سخن را به زبان می‌آورد و مقصود ما از مخاطب در این مورد خواننده متن است. با این وصف برای خواننده یک متن فرق نمی‌کند که متن قرآن و یا حدیث باشد. در هر دو صورت، او نمی‌تواند به مراد قطعی گوینده متن برسد. با توجه به اینکه گوینده متن همان فهم خواننده متن را حجت و معتبر دانسته است، زیرا دسترس به مراد قطعی گوینده مقدور نیست، فهم افراد از هر متنی برای خود آنان حجت است. در این نگرش اگر متن را، اعم از حدیث و قرآن، نسبت به مراد گوینده بسنجیم، به حتم قطعی الدلاله نیست و اگر در نسبت به خواننده بسنجیم، برای او در زمان فهم تا وقتی فهم جدیدی از آن نیافته حجت است و بلکه قطعی است.

نتیجه مورد نظر از این مقدمه آن است که مقوله قطعی الدلاله بودن حدیث و ظنی الدلاله بودن قرآن که در نزد پیشینیان مطرح بود و بر همین اساس در مرحله عمل، حدیث بر قرآن مقدم داشته می‌شد، امروزه سخنی باورکردنی نیست. با این حساب، تقدم قرآن به خاطر قطعی‌الصدور بودن آن بر حدیث هیچ جای تردید ندارد و نمی‌توان به بهانه دلالت ظنی قرآن، آن را از روایت متأخر دانست.

این دو مقدمه برای تبیین ضرورت مراجعه به قرآن به عنوان تنها منبع مورد اعتماد در کشف و تدوین سیره نبوی در مقولات مختلف و از جمله آنها موضوع «وحدت» لازم است. پس هر سخنی که با قرآن هماهنگی لازم نداشته باشد، نمی‌تواند مورد استناد قرار گیرد. اما این دو مقوله برای ورود به بحث کافی نیست و به تبیین چند بحث مقدماتی دیگر نیز نیازمندیم. مباحث زیر از آن جمله است:

۳. برای تبیین سیره پیامبر اکرم، افزون بر قرآن کریم، دو منبع دیگر نیز وجود دارد: یکی



گزارشهای تاریخی که مورخان آنها را نقل کرده‌اند و دوم احادیث و منقولاتی که از یاران پیامبر، خود پیامبر(ص) و در نگرش شیعی از امامان معصوم(ع) نقل شده است. در مورد منبع اول باید یادآوری کنیم که با توجه به عواملی چند نخستین مباحث مورد توجه در مورد سیره پیامبر(ص) مقوله جنگها بود. از جمله این عوامل، نیاز حاکمان وقت برای توجیه فعالیت‌های کشورگشایی و مشروعیت بخشیدن به این نوع فعالیت و نیز روحیه خشن عربی بود که در شمشیر، جنگ و حماسه تبلور می‌یافت.

توجه به جنگهای پیامبر(ص) موجب پیدایش نخستین کتابها در مورد سیره پیامبر(ص) گشت و البته اثر منفی این رویکرد در پرده ابهام ماندن دیگر جنبه‌های زندگی آن حضرت و کنار رفتن آن بخش از ویژگیهای پیامبر اکرم(ص) بود که قرآن به آنها به عنوان ویژگیهای آن حضرت توجه دارد. نتیجه منفی دوم این رویکرد، اشتها نابجای اسلام به دین شمشیر است. این نتیجه دوم حتی در بین توده‌های ناآگاه مسلمان هم به عنوان تنها مشخصه اسلام نمود یافت تا جایی که شمشیر در نمادها و پرچمهای پاره‌ای از کشورها ظهور کرد و یا در بین شیعیان تصویر علی بن ابی طالب(ع)، مخلص‌ترین صحابی آن حضرت، با شمشیر بر روی زانو در ذهن توده‌ها جای گرفت.

این قبیل نگارشها گرچه جنبه مبارزاتی پیامبر اکرم(ص) را برجسته نشان دادند و دیگر جنبه‌های زندگی وی را به حاشیه راندند، اما در لابلاهی همین گزارشها نکته‌هایی فرعی از نگاه نویسندگان آنها وجود دارد که در سنجش با گزارشهای قرآنی و هماهنگی با آن، می‌توانند نکات مبهم در تاریخ زندگی آن حضرت را روشن کنند. البته این نکته را نباید فراموش کنیم که در مورد گزاره‌های تاریخی باید از بسیاری از مباحث فرعی آنها صرف‌نظر کرد، زیرا این کتابها سالها متأخر از زندگی پیامبر(ص) نگارش یافته‌اند^۱ و بدیهی است حفظ جزئیات وقایع در

۱. در اینکه تاریخ زندگی پیامبر اکرم(ص) بسیار با تأخیر نوشته شده، تردیدی نیست و شاید نهی از تدوین حدیث نقش جدی در به تأخیر افتادن این امر داشت. در اینکه چه کسی نخست دست به تألیف سیره زد اختلاف نظر است و خود بحث مستقلی می‌طلبد. بعضی افراد ابن نطاح را اولین سیره‌نویس می‌دانند که در سال دویست و پنجاه و دو درگذشته است. نک: خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۴۳۳، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ اول ۱۴۱۷. البته دیگران دیدگاههای دیگری دارند که باید به تاریخ نگارش در اسلام رجوع کرد.

خاطره‌ها برای چندین سال و انتقال آنها به کتابها تا حدودی دشوار و بلکه امکان عملی آن قابل تردید است.

۴. مبحث یاد شده در بند سوم، اگر در مورد احادیث برجسته‌تر نباشد، کم‌رنگ‌تر نیست. به خصوص در مورد مقوله بحث، این نوشته وحدت را از نگاه رسول خدا بررسی کرده است. با این حال بودند کسانی که شعار جدایی می‌دادند و به طور طبیعی نمی‌توانستند با ذهنی آزاد و روشن به مقوله «وحدت» در اسلام و در زندگی پیامبر(ص) توجه کنند و این جنبه‌ها کاملاً پنهان می‌ماند. از این رو در بهره‌گیری از این حوزه هم باید این خصیصه را در نظر گرفت. در جایی که گزاره‌های حدیثی به ویژه در مقوله فقهی، با نگرش کلان قرآن و سیره پیامبر اکرم(ص) به مقوله وحدت در تضاد بودند، باید به گزارشهای قرآنی اهمیت داد و گزارشهای خلاف آنها را که در احادیث فقهی وجود دارد، کنار گذاشت.

در پایان این مقدمه یادکرد این نکته مهم کم‌فایده نیست که گرایشهای مذهبی و فرقه‌ای عمده‌ترین قلمرو جعل حدیث بوده و هست و معمولاً دستکاریهای هدفمند در گزارشها و سخنان همواره در این قلمرو تصور دارد. حتی امروز هم بیشترین اتهامها، دروغها و سندسازیه‌ها در قلمرو گروهها علیه یکدیگر، امکان بروز پیدا می‌کند و همین امر می‌تواند دلیل کافی برای احتیاط در خصوص نقلهای مذهبی و فرقه‌ای باشد.

با این مقدمات که در واقع می‌تواند نوعی منبع‌شناسی کلی باشد، به مقوله مبانی وحدت در سیره پیامبر اکرم(ص) می‌پردازیم. این مقوله را طی چند بحث پی می‌گیریم:

۱. قلمرو وحدت

آنچه امروزه به عنوان قلمرو وحدت مطرح است، در دایره تشیع و تسنن به طور عمده و فرق اسلامی به طور گسترده است. شاید یک سده استعمار جهان اسلام توسط غرب و بهره‌ای که جهان غرب از تفرقه مسلمانان در این مدت گرفت و اکنون نیز در بسیاری از پدیده‌های سیاسی از آن بهره می‌گیرد، نقش جدی در انحصار مسئله وحدت در محدوده تشیع و تسنن داشته است. اما در روزگار پیامبر اکرم(ص) که هنوز چنین مسئله‌ای پیدا نشده بود، مقوله وحدت در دایره‌ای گسترده مفهوم داشت و پیامبر اکرم(ص) به مقوله وحدت پیروان ادیان ابراهیمی می‌اندیشید و در قرآن توصیه‌هایی در این باره وجود دارد. نیز تلاشهای

پیامبر(ص) در این مورد به طور نسبتاً قابل توجهی گزارش شده است. به این گزارشها در ادامه مقاله خواهیم پرداخت.

۲. محور وحدت

در بحث امروزی وحدت چون قلمرو آن، چنان که یاد شد، جامعهٔ مسلمانان است، به طور طبیعی این وحدت نیز باورهای مورد اتفاق فرق گوناگون مسلمان خواهد بود؛ محورهایی از قبیل اعتقاد به خدای یگانه، پیامبر اسلام، قرآن، کعبه به عنوان قبلهٔ مسلمانان، احکام مورد اتفاق اسلامی از قبیل نماز، روزه، زکات، حج و مقوله‌هایی از این دست. اما محور وحدت در سیرهٔ پیامبر اکرم(ص)، چنان که از نگرش قرآنی به دست می‌آید، اعتقاد به خدای یگانه و باور به پیامبران الهی است. طبیعی است که برپایهٔ این محور، دایرهٔ وحدت نیز بسیار گسترده‌تر از آن خواهد بود که در مورد وحدت در اندیشهٔ وحدت‌گرایانه امروزی جهان اسلام مطرح است. البته به طور قهری اگر این وحدت در آن دایرهٔ وسیع قابل تحقق باشد، در دایرهٔ محدودتر مورد نظر متأخران مفهوم روشن‌تر و علنی‌تری خواهد داشت. در نگاه پیامبر(ص) محور اتحاد، چنان که یاد شد، مقولهٔ توحید و عدم شرک است. قرآن در این مورد چنین گزارش می‌کند:

بگو: ای اهل کتاب، بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که: جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم، و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد....^۱

چنان که این آیه به طور روشن بیان می‌کند، محوری که می‌توان برپایهٔ آن اتحادی را تشکیل داد «توحید» است. در این نگرش انسانها دو گروه هستند. گروهی افرادی هستند که یا خداپرست نیستند و یا در عین پذیرش خداوند برای او شریکی قائل‌اند و برای خود به جای خداوند اربابان دیگری برمی‌گزینند. گروه دیگر خداپرست هستند و باورها و کردارها و رفتارهای خودشان را بر محور یگانگی خداوندی مبتنی می‌کنند. محور وحدتی که در این آیه آمده است، محور خداپرستی در برابر غیر آن است. فضایی که این آیه و آیات بعدی نشان می‌دهند، گویای آن است که چنین پیشنهادی از سوی پیامبر(ص) مطرح گشته است. البته از

۱. آل عمران، آیهٔ ۶۴

همین آیات مشخص است که چنین پیشنهادی از سوی اهل کتاب مورد پذیرش قرار نگرفته و یا دستکم از سوی همه آنان چنین پذیرشی به منصفه ظهور نرسیده است. به نظر می‌رسد برای روشن شدن این پیشنهاد و تأیید محوریت «توحید» برای وحدت، لازم است آیات مربوط را در ادامه نقل آیه مزبور یاد کنیم:

پس اگر روی گرداندند، قطعاً خدا به حال مفسدان داناست. * بگو: ای اهل کتاب، بیایید به سوی کلمه‌ای یکسان میان ما و شما، که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم، و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا فرمانروای خود نگیرند. پس اگر روی گرداندند، بگوئید: شاهد باشید که ما تسلیم خدا هستیم * ای اهل کتاب، چرا درباره ابراهیم محاجه می‌کنید با آنکه تورات و انجیل جز بعد از او نازل نشده است؟ آیا عقل خود را به کار نمی‌گیرید؟ * هان، شما همانان هستید که درباره آنچه نسبت به آن دانشی داشتید محاجه کردید؛ پس چرا در باره چیزی که بدان دانشی ندارید محاجه می‌کنید؟ با آنکه خدا می‌داند و شما نمی‌دانید. * ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه حق‌گرای فرمانبردار بود، و از مشرکان نبود. * همانا نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم، همان کسانی هستند که از او پیروی کرده‌اند؛ و این پیامبر و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ و خدا سرپرست مؤمنان است.^۱

چنان که ملاحظه می‌شود، آموزه‌های ابراهیم که بنیانگذار نگرش توحیدی در خاورمیانه بود و ادیان توحیدی پس از او به واقع ادامه‌دهنده راه او بودند، محور وحدت تلقی گشته است. این محور همان توحید است که در برابر آن شرک مطرح است. آموزه‌های توحیدی در واقع جهشی در تاریخ باورهای بشری است که انسانها را از اعتقاد به تأثیرگذاری و یا آفرینندگی مادیات و اجرام مادی به سوی قدرت فراسوی آنها سوق داده و از این پس خطی ویژه و بسیار پررنگ با عنوان خط توحیدی در زندگی انسانها مطرح گشته است. به نظر می‌رسد نگرشهای توحیدی پیش از ابراهیم(ع) دستکم در منطقه خاورمیانه و به ویژه در محدوده جزیره عربی

۱. آل عمران، آیه ۶۳-۶۸.

نتوانستند خطی مشخص ایجاد کنند و از این رو قرآن، ابراهیم را به عنوان شاخص این جریان مطرح می‌کند.

در هر صورت، آموزه‌های ابراهیم در این نگرش اصل است و بقیه نگرشهای توحیدی حرکت خود را از این سرچشمه آغاز کرده‌اند و در روند خود پیرایه‌ها و تفسیرها و آرایه‌هایی یافته‌اند. آنچه موجب تفرقه در قلمرو دین توحیدی گشته، بنابر گزارش آیات فوق، همین تفسیرها، پیرایه‌ها و آرایه‌هاست و طبعاً نباید این امور در برابر محور اصلی چنان اهمیتی داشته باشد که اصل محور را از بین ببرد. آیات مزبور تصریح دارد که ادیان بعدی از قبیل مسیحیت، یهودیت و اسلام در دامن آن اصل هستند و پس از آن اصل به وجود آمده‌اند و بنابراین در برابر آن اصل نمی‌توانند معیار باشند. در سنجش با این اصل، آنانی به این مبدأ نزدیک هستند که خط سیر ابراهیم را پذیرا باشند و در یک نگرش کلی افرادی به ابراهیم نزدیک‌اند که در بین معتقدان به سه دین یهودیت، مسیحیت و اسلام، به باور محوری ابراهیم یعنی توحید، ایمان استوارتری داشته باشند و از او اطاعت و پیروی کنند.

در این آیات تصریح شده است که ابراهیم در چهارچوب ادیان بعدی با تفسیرها و پیرایه‌ها و آرایه‌های بعدی آنها نمی‌گنجد، زیرا این ادیان پس از او آمده‌اند و او در محدوده دین حنیف و به دور از شرک می‌گنجد. همین امر نیز باید محور اتحاد بین ادیان زیرمجموعه دین ابراهیمی قرار گیرد. پیامبر اکرم(ص) طبق فرمان خداوندی همین مطلب را به عنوان پیشنهاد «محور وحدت» به جامعه اهل کتاب پیشنهاد می‌کند.

این پیشنهاد تنها یک پیشنهاد و طرح پایان یافته در زندگی پیامبر اکرم(ص) نیست، زیرا اولاً: وقتی به پادشاه روم نامه‌ای نگاشت، همین آیه را برای او مطرح کرد و براساس آن وی را به وحدت فراخواند.^۱ ثانیاً: بنابه گزارش قرآن، دین پیامبر اکرم(ص) برای تأیید محور اتحاد و تحقق بخشیدن به آن، در بسیاری از آیات، کتابهای پیشین و آموزه‌های آن را تأیید می‌کند و به این تأییدها تصریح می‌نماید. اگر «وحدت» ادیان توحیدی در نگرش پیامبر اکرم(ص) جایگاه جدی نمی‌داشت، نیازی به این همه تأکید به تصدیق آموزه‌های ادیان پیشین نبود. این تأکیدها به دو صورت در قرآن گزارش شده است. گاه به طور کلی تأییدها مطرح است و این

۱. طوسی، محمدحسن، المبسوط، تصحیح محمدباقر بهبودی، تهران، المکتبه المرتضویه، ۱۳۵۱ ش، ج ۸، ص ۱۲۳.

شیوه در مواردی است که از اصل دین و قرآن سخن به میان می‌آید و زمانی در طرح مسئله خاص به این تأیید و تأکید اشاره می‌گردد. در مورد نخست می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. آیاتی که در خصوص تصدیق عیسی بن مریم به آموزه‌های تورات آمده و همین قاعده را نسبت به دین بعدی هم مطرح می‌کند. در این مورد قرآن پس از گزارشی که از سخنان حضرت عیسی خطاب به یهودیان و توصیف معجزات خودش ارائه می‌کند، یادآور می‌شود که حضرت عیسی خطاب به آنان فرموده:

و تورات را که پیش از من بوده است، تصدیق می‌کنم، و [آمده‌ام] تا پاره‌ای از چیزهایی را که بر شما حرام شده است، برایتان حلال کنم، و از جانب پروردگارتان با معجزه به سوی شما آمده‌ام؛ پس از خدا پروا بدارید و مرا اطاعت کنید.^۱

گرچه این آیه در مورد عیسی بن مریم است، اما بیانگر این نکته است که در حقیقت روند کلی دین مسیحیت همان دین موسی (ع) است و خداوند در پی آن نبود که بنیان آن دین را به هم بریزد، بلکه هدف از ارسال عیسی مسیح، در حقیقت، اصلاحگری و تصحیح پیرایه‌ها و یا تفسیرها و یا حتی آموزه‌های واقعی زمانمند آن دین است و نیز توجه دادن به محوریتی که در دین یهود وجود داشت و آن همان توحید و مقابله با شرک و کفر است که از آموزه‌های ابراهیم (ع) به شمار می‌آید. همین روند اصلاحگری که مسیح در مورد دین یهودی داشت، پیامبر اسلام نیز نسبت به دین یهود و مسیحیت داشت، یعنی حفظ اصل و اصلاح پیرایه‌ها و تفسیرها و آموزه‌های زمانمند و تأکید بر خط محوری که معیار وحدت بین باورمندان ادیان توحیدی ابراهیمی است. قرآن گزارش این امر را در سوره مائده آورده است. در آنجا ضمن تویخ بعضی از یهودیان و تحسین رفتار پاره‌ای دیگر و اشاره به مفاهیم اصلی تورات که در آن هدایت و نور است، به جریان همگونی ادیان ابراهیم چنین می‌پردازد:

و از پی این پیامبران، عیسی پسر مریم را فرستادیم، در حالی که تورات را که پیش از او بود تصدیق می‌کرد، و به او انجیل را عطا کردیم که در آن هدایت و نوری بود و تورات را که قبل از آن بود تصدیق می‌کرد، و رهنمود

۱. آل عمران، آیه ۵۰.

و پندی بود برای تقوایبشگان. * و اهل انجیل باید به آنچه خدا در آن نازل کرده است داوری کنند، و کسانی که به آنچه خدا نازل کرده حکم نکنند، آنان خود نافرمان اند. * و ما این کتاب [قرآن] را به حق به سوی تو فرو فرستادیم، در حالی که تصدیق‌کننده کتابهای پیشین و حاکم بر آنهاست؛ پس میان آنان بر وفق آنچه خدا نازل کرده است حکم کن، و از هوسهایشان از حقی که به سوی تو آمده، پیروی مکن. برای هر یک از شما [امتها] شریعت و راه روشنی قرار داده‌ایم، و اگر خدا می‌خواست شما را یک امت قرار می‌داد، ولی [چنین نکرد] تا در آنچه به شما داده است بیازماید. پس در کارهای نیک بر یکدیگر سبقت بگیرید، بازگشت همه شما به سوی خداست، آن‌گاه درباره آنچه در آن اختلاف می‌کردید آگاهتان خواهد کرد.^۱

ایرآیات‌شاگوبیاترین روشن‌ترین آیات دو قول «وحدت» است و از آنجا که به پاره‌ای از ابهامها در این مورد پاسخ می‌دهد، درنگ در این آیات می‌تواند عذر لازم برای تطویل بحث باشد. نکاتی که در این آیات مورد توجه است و می‌توان برداشت کرد عبارت‌اند از:

الف) اختلاف ادیان و تفاوت‌های آن واقعیتی پذیرفته شده و سنتی الهی است و تبدیل و تحولی برای آن نیست. وحدت ادیان امری ناشدنی است و خداوند چنین چیزی نمی‌خواست و نمی‌خواهد و شاید نوع آفرینش انسان و شرایط و محیط زندگی انسانها به گونه‌ای سامان یافته است که یک دین را بر نمی‌تابد. آیه تأکید می‌کند که خداوند در پی شرایع برای امتها بود و نه شریعتی واحد و امتی یکپارچه. از این رو اندیشیدن به وحدت ادیان به مفهوم حذف همه ادیان و تبدیل آنها به یک دین و یا سیطره یک دین بر کل جوامع بشری، امری ناشدنی است و شکست چنین اندیشه‌هایی از پیش مشخص است.

ب) اتحاد بین ادیان توحیدی امری قراردادی و توافقی است. در واقع به جای مبانی وحدت و یا وحدت بین فرق، باید از تعبیر مبانی اتحاد و یا اتحاد بین فرق یا ادیان سخن گفت. این اتحاد امری قراردادی است و تصمیم‌گیران و بزرگان ادیان و مذاهب و فرق می‌توانند، بر

پایه اصولی که مورد توافق آنهاست، پیمان ببندند. از این نظر، اتحاد به مفهوم دست شستن از دیگر آموزه‌های هر کدام از طرفین یا اطراف اتحاد نیست، بلکه همکاری در اهداف و پرهیز از اصطکاک و دست شستن موقت به نفع اهداف مورد توافق در موارد اصطکاک است.

ج) آموزه‌های هر کدام از ادیان توحیدی تا زمانی که پیروان آنان به آن معتقد هستند از اعتبار و حجیت لازم برخوردار است و خاتمیت رسول اکرم (ص) به مفهوم اعلام بی‌اعتباری آن ادیان نیست، بلکه به معنای اعلام پایان اصلاحگری و حیانی از طریق ارسال پیامبر و وحی جدید است. دلیل بر حجیت و اعتبار ادیان توحیدی پیشین نسبت به پیروان خودشان این تصریح قرآنی است که

اهل انجیل باید به آنچه خدا در آن نازل کرده داوری کنند، و کسانی که به آنچه خدا نازل کرده حکم نکنند، آنان خود نافرمان‌اند.^۱

تعبیر قرآنی، تعبیر گزارشی و تاریخی نیست، بلکه امری و انشایی است و به همین جهت از ساختار انشایی بهره گرفته است. وجود پاره‌ای از آموزه‌های نادرست در انجیل، نافی آن بخش از آموزه‌های درست آن نیست و کلیت آن را هم نفی نمی‌کند. تنها نکته این است که بخشهای منافی با اصل توحید که در آموزه‌های ابراهیمی محور است، حجیت و اعتبار نخواهد داشت. قرآن هم در موارد بسیاری این قبیل آموزه‌ها را مورد انتقاد قرار داده و نسبت به آن اصلاحگری دین پیامبر اسلام را ابراز داشته است.

تصدیق عیسی به آموزه‌های موسی (ع) در جای دیگر قرآن به این شکل آمده است:
[و یاد کن] هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: ای فرزندان اسرائیل، من فرستاده خدا به سوی شما هستم. تورات را که پیش از من بوده تصدیق می‌کنم و به فرستاده‌ای که پس از من می‌آید و نام او «احمد» است بشارتگر هستم.^۲

در این آیه، عیسی بن مریم روند خط توحیدی را که مبتنی بر پذیرش هر کدام از انبیای این خط، نسبت به دین پیشین است، بیان می‌دارد و در مورد آینده این خط هم بشارتگری

۱. مائده، آیه ۴۷.

۲. صف، آیه ۶.



می‌کند. این امر چیزی جز همان سخن پیشین نیست که محور اتحاد بین ادیان ابراهیمی، «توحید» است که در برابر آن خط شرک و کفر قرار دارد. تأیید این مدعا آنکه خداوند در چند آیه پس از این می‌فرماید:

اوست کسی که فرستاده خود را با هدایت و آیین درست روانه کرد، تا آن را بر هر چه دین است فائق گرداند، هرچند مشرکان را ناخوش آید.^۱

از اینکه در آخر آیه ناخشنودی مشرکان مطرح شده است، می‌توان فهمید که مراد فائق شدن دین پیامبر(ص) بر ادیان شرک است و نه ادیان توحیدی که با آنان در یک خط است و بحث بعدی نیز کاملاً آن را روشن می‌کند.

۲. آیاتی که در مورد تصدیق پیامبر(ص) نسبت به تورات و انجیل آمده است، وقتی به اثبات صحت انتساب قرآن به خداوند می‌پردازد، نخست یادآور می‌شود که این قرآن به واقع ادامه‌دهنده خط ابراهیمی است و می‌گوید:

و چنان نیست که این قرآن از جانب غیر خدا [و] به دروغ ساخته شده باشد، بلکه تصدیق آنچه پیش از آن است می‌باشد و توضیحی از آن کتاب است.^۲

نزدیک به این مضمون را در آیات دیگر از جمله در سوره آل عمران می‌بینیم. در آغاز این سوره خداوند می‌فرماید:

این کتاب را در حالی که مؤید آنچه [از کتابهای آسمانی] پیش از خود می‌باشد، به حق بر تو نازل کرد و تورات و انجیل را پیش از آن برای رهنمود مردم فرو فرستاد...^۳

و نیز در سوره انعام می‌خوانیم:

و این (قرآن) کتابی است مبارک و تصدیق‌کننده کتابهایی که پیش از آن بوده است. ما آن را فرو فرستادیم، تا [مردم را به وسیله آن هدایت کنی و]

۱. همان، آیه ۹.

۲. یونس، آیه ۳۷.

۳. آل عمران، آیه ۳-۴.



به اهل مکه و کسانی که پیرامون آن هستند هشدار دهی، و کسانی که به آخرت ایمان دارند، به آن ایمان می‌آورند.^۱

و در سوره نساء می‌خوانیم:

ای کسانی که به شما کتاب داده شده است، به آنچه فرو فرستادیم و تصدیق‌کننده همان چیزی است که با شماست ایمان بیاورید...^۲

شبیبه به این مضمون در آیاتی از سوره بقره^۳، سوره فاطر^۴، سوره احقاف^۵ و چند جای دیگر قرآن وجود دارد. در همه این آیات تصدیق قرآن به تورات و انجیل مورد تأیید واقع شده است. بدیهی است این تأیید در مورد همان تورات و انجیلی بوده است که در دسترس اهل کتاب جزیره العرب بود؛ چه بر این باور باشیم تورات و انجیل در آن منطقه با تورات و انجیل متداول امروزی تفاوت داشت و چه به چنین تفاوتی قائل نباشیم. در هر صورت، اشاره قرآن به انجیل و تورات واقعی نیست، زیرا اولاً: در مواردی از اهل کتاب می‌خواهد که به کتابهایشان مراجعه کنند، چنان که در آیهٔ چهل و هفت سوره مائده آمده است و قهراً کتابهای واقعی در دسترس آنان نبود؛ ثانیاً: در مواردی به انحرافات اشاره می‌کند که با انحرافات موجود در انجیل و تورات امروزی یکسان است و این بیانگر آن است که تورات و انجیل غیر تحریفی در این آیات مورد توجه نبوده است.

این مطلب گویای دو نکتهٔ اساسی است. نخست آنکه در مقولهٔ اتحاد، شرایط موجود هر باور، دین، مذهب و فرقه‌ای مطرح است، زیرا اگر ملاک دین حقیقی بود، برای اتحاد و دعوت به اتحاد مفهومی نبود، زیرا ادیان ابراهیمی از یک وحدت مضمونی برخوردارند و خود به خود وحدت وجود داشت. بنابراین باید ملاک ادیان موجود باشد تا از اختلافات و تفاوت‌های جدی برخوردار باشد تا دعوت به اتحاد به معنای وحدت روش در پاره‌ای موارد که مورد اتفاق است، مفهوم داشته باشد.

۱. انعام، آیهٔ ۹۲.

۲. نساء، آیهٔ ۴۷.

۳. آیات: ۴۱، ۸۹، ۹۱، ۹۷، ۱۰۱.

۴. آیهٔ ۳۱.

۵. آیات ۱۲-۳۰.

دوم آنکه در عین وجود مواردی غیرقابل تصدیق در کتابهای پیشین در دسترس مردم، تأکید قرآن بر تصدیق آنها به مفهوم تصدیق کل آنها نیست، بلکه تصدیق کلی یا به تعبیر دیگر روح اصلی حاکم بر آنهاست، و اگر در مواردی هم تصدیق جزئیات وجود داشت، آن موارد در آیاتی دیگر مشخص گشته است که در قرآن معمولاً با تعبیر «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ»^۱؛ بر شما نوشته شده، همان‌گونه که بر کسانی که پیش از شما بودند نوشته شده بود، و یا نزدیک به آن آمده است.

۳. گونه دیگری از تصدیق آموزه‌های ادیان پیشین از سوی اسلام که گویای تأکید اسلام و به تبع آن پیامبر اکرم (ص) بر اتحاد ادیان توحیدی است و به واقع پیشنهادی را که پیامبر (ص) در آیه ۶۴ از سوره آل عمران به اهل کتاب دارد، به جنبه عملی آن نزدیک می‌کند و تمهیداتی برای اجرایی شدن آن می‌نماید، تأکید بر نقاط مشترک در بین ادیان توحیدی در زمینه قوانین و مقررات اجرایی است. قرآن می‌توانست بدون اشاره به اینکه چنین قوانینی در ادیان پیشین وجود دارد، به جعل آن احکام مبادرت ورزد و یا قوانینی بر مضامین جدیدتر ابداع کند، ولی چنین روشی را در پیش نگرفت و در قوانین همگون به این نکته تأکید ورزید که این قوانین بین این دین و ادیان پیشین مشترک است. قرآن گاه تصریح می‌کند که قانونی خاص برای شما مقرر گردیده است، درست آن سان که بر پیشینیان شما نوشته شده است. به عنوان نمونه در مورد وجوب روزه چنین تصریحی آمده است:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، روزه بر شما مقرر شده است، همان‌گونه که بر کسانی پیش از شما مقرر شده بود، باشد که پرهیزکاری کنید.^۲

شاید در این مورد، توجیهی ارائه شود که نام بردن از وجود چنین قانونی برای تسهیل آن بین مسلمانان بود، ولی در هر صورت بیانگر همگونی این قانون است^۳ و یادآوری چنین

۱. بقره، آیه ۱۸۳.

۲. همان.

۳. در این مورد سنجش بین پاره‌ای از گزارشهای عهد عتیق، در خصوص احکام جزایی و نیز حلال و حرامها، با گزارشهای قرآن یا احادیث اسلامی حائز اهمیت است. نک: مقالة «حلال و حرام بودن حیوانات در دو نگاه»، فصلنامه فرهنگ جهاد، سال اول شماره ۳، ص ۱۴۳.

همگونی می‌تواند کمکی برای تسهیل همکاری بین معتقدان به ادیان توحیدی باشد. در مواردی اشاره به این همگونی در شکل نقل قوانین مقرر بر پیروان ادیان پیشین آمده است و همین قوانین برای جامعه اسلامی هم تصویب گشته است. در سوره مائده در دو مورد از قوانین مقرر بر بنی اسرائیل یاد می‌کند. این قوانین به طور دقیق برای جامعه اسلامی هم مقرر گشته است. در مورد اول پس از نقل جریان قتل یکی از فرزندان آدم به دست دیگری یادآور می‌شود که

به همین جهت بر فرزندان اسرائیل مقرر داشتیم که هرکس، کسی را - جز به قصاص قتل یا فساد در زمین - بکشد، چنان است که گویی همه مردم را کشته باشد، و هرکس، کسی را زنده بدارد، چنان است که گویی تمام مردم را زنده داشته است ...^۱

این مطلب در بین مسلمانان و فرهنگ اسلامی نیز چنین است. خداوند در مورد دوم به قوانین جزایی می‌پردازد؛ قوانینی که در اسلام نیز چنین است. در قرآن می‌خوانیم:

و در [تورات] بر آنان مقرر کردیم که جان در مقابل جان، چشم در برابر چشم، و بینی در برابر بینی، و گوش در برابر گوش، و دندان در برابر دندان می‌باشد؛ و زخمها قصاص دارند و هر که از آن درگذرد، پس آن، کفاره او خواهد بود، و کسانی که به موجب آنچه نازل کرده داوری نکرده‌اند، آنان خود ستمگران‌اند.^۲

این قبیل قوانین جزایی از سوی اسلام نیز پذیرفته شده است. یادکرد چنین تشابهی می‌تواند تلاش برای نشان دادن همسویی ادیان ابراهیمی باشد و چنان که در ادامه بحث خواهد آمد، نشان دادن و برجسته کردن همسوییها بین ادیان و مذاهب یکی از روشهای جدی برای ایجاد اتحاد در بین پیروان چند دین و یا چند مذهب است، همان‌گونه که برجسته کردن نقاط افتراق و اختلاف به دوری و جدایی در حوزه‌های مزبور کمک می‌کند.

نشان دادن همسوییها در قرآن گاه با استناد به قوانین و سنتهای جاری الهی در بین همه

۱. مائده، آیه ۳۲.

۲. مائده، آیه ۴۵.

انسانهاست که از آن به سنت الاهی تعبیر می‌گردد و تأکید می‌شود که این سنتها تبدیل‌ناپذیر هستند. به عنوان نمونه، وقتی در سوره نساء بحث مفصلی درباره حقوق زنان، خانواده، میراث، روابط جنسی و زناشویی، شکل‌های ازدواج و امثال آن را بیان می‌کند و حتی قوانین جزایی درباره این مباحث را ارائه می‌کند، در پایان می‌افزاید:

خداوند می‌خواهد برای شما توضیح بدهد و راه کسانی را که پیش از شما

بوده‌اند به شما بنمایاند، و بر شما بیخشاید، و خدا دانای حکیم است.^۱

در ادامه این آیات، باز بخش‌های دیگری از احکام و قوانین و مقررات را مطرح می‌سازد و پس از چندین فقره به نوعی هماهنگی این آموزه‌ها را با آموزه‌های پیشین یادآور می‌گردد. این قبیل ارجاع دادن‌ها چیزی جز نشان دادن وحدت جوهری ادیان برای ایجاد اتحاد بین اهل توحید در برابر اهل شرک نیست. نکته حائز اهمیت در این خصوص آن است که قرآن موارد لزوم درگیری را معمولاً در مورد مشرکان، کافران و اهل کتابی مطرح می‌کند که به توحید و فرمان‌های الاهی گردن نمی‌نهند،^۲ ولی در کلیت قضیه اصل را بر اتحاد جریان توحیدی در برابر جریان شرک می‌گذارد. قرآن بر آمرزش گناهانی به جز شرک تأکید می‌کند و می‌گوید:

مسلماناً خدا این را که به او شرک ورزیده شود نمی‌بخشاید و غیر آن را برای

هر که بخواهد می‌بخشاید، و هرکس به خدا شرک ورزد، به یقین گناهی

بزرگ برافشته است.^۳

این تأکید در واقع مرزگذاری بین اصول غیرقابل‌گفت‌وگو و اصول قابل‌گفت‌وگوست. در هر نوع اتحادی اصولی گفت‌وگوناپذیر وجود دارد که باید طرف مقابل آن را بدون چون و چرا بپذیرد و اتحاد را برپایه آن برقرار کند، اصول دیگری نیز وجود دارد که می‌توان تا جایی که ضرورت اقتضا می‌کند، درباره چگونگی پذیرش یا تفسیر آن به بحث پرداخت و بر مواردی توافق کرد. در نگرش قرآنی و در نگرش پیامبر اکرم(ص) «توحید» همان اصل غیرقابل

۱. نساء، آیه ۲۶.

۲. ابن جوزی، جمال‌الدین عبدالرحمان، زاد المسیر، تحقیق محمدبن عبدالرحمان عبدالله، بیروت، دار الفکر، چاپ اول،

۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۳۴۰.

۳. نساء، آیه ۴۸.

گفت‌وگو و چانه‌زدن است. به همین جهت پیشنهاد اتحادی که مشرکان مکه به خاطر گفت‌وگوپذیر پنداشتن این اصل ارائه کردند، از سوی پیامبر اسلام به فرمان خداوندی به طور قاطع رد شد. به ترجمه این سوره توجه کنید:

بگو: ای کافران، آنچه می‌پرستید، نمی‌پرستم و آنچه می‌پرستم، شما نمی‌پرستید، و نه آنچه پرستیدید، من می‌پرستم و نه آنچه می‌پرستم شما می‌پرستید، دین شما برای خودتان، و دین من برای خودم.^۱

در این سوره پیامبر(ص) به فرمان خدا پیشنهاد اتحاد بر محور «نفی توحید» را رد می‌کند؛ ردی که همراه با تأکید و پافشاری بسیار بالایی است و تنها جایی از قرآن است که چنین تکراری در مضامین آیه‌های آن وجود دارد. این رد پیشنهاد نه به آن خاطر بود که پیامبر(ص) از اصل اتحاد گریزان و در پی تفرقه و جدایی و در نتیجه درگیری و زد و خورد بود. پیشنهاد اتحادی که به اهل کتاب داده می‌شود، گویای آن است که پیامبر(ص) به شدت از تفرقه و جدایی گریزان و در پی اتحاد جامعه انسانی بود. اما این اتحاد اصولی دارد که حتماً باید مراعات شود و در رأس این اصول، اصل توحید است. بدیهی است که وقتی در کل جامعه بشری اتحاد حاصل نشد و گروهی بر اصل شرک پافشاری کردند، معنای آن دست شستن از اصل اتحاد در رتبه‌ای کم‌گستره‌تر نمی‌باشد.

بنابراین پیامبر(ص) به اهل کتاب پیشنهاد اتحاد می‌دهد و اگر اتحاد در این مرحله هم جامعه عمل نپوشید و اهل کتاب با همه تلاش پیامبر اسلام و یادآوری نقاط مشترک با آنان، باز هم بر تفرقه پافشاری کردند، چنان‌که در این مورد چنین شد، مفهوم آن فراموش کردن اصل اتحاد در محدوده کمتر از آن نیست، بلکه باید برای اتحاد در بین جامعه اسلامی کوشید. طبیعی است که در دایره‌های کوچک‌تر اصول مشترک افزون‌تر و محورهای اتحاد متعددتر می‌شود. بنابراین اگر در اتحاد بین ادیان توحیدی، اصل توحید و عدم شرک و نفی اربابیت بر یکدیگر محور اتحاد است، در جامعه اسلامی افزون بر آن اصل، وحدت پیامبر(ص)، وحدت کتاب و وحدت دستورهای منصوص قرآنی از قبیل وحدت قبله، اصل نماز، روزه، حج و امثال آنها به محوریت تبدیل می‌شوند.

۱. کافرون، آیه ۱-۶

آداب و قوانین اتحاد

اتحاد همان‌گونه که محوری برای خود لازم دارد، قوانین و مقرراتی برای اجرایی شدن می‌خواهد. این قوانین و مقررات را می‌توان چنین شماره‌بندی نمود: ۱. آگاهی از باورهای طرف مقابل؛ ۲. برخورداری از سخنگویی رسمی؛ ۳. حرمت‌نهادن به باورهای طرف مقابل؛ ۴. ادبیات گفت‌وگو؛ ۵. التزام به قوانین جامعه؛ ۶. صداقت و پرهیز از نفاق.

۱. آگاهی از باورهای طرف مقابل

آگاهی بن‌مایه هر تصمیم است. هیچ تصمیمی نیست که مبتنی بر یک آگاهی و یا اعتماد به یک آگاهی نباشد. در صورتی که آگاهی مطابق با واقع باشد، تصمیم مبتنی بر آگاهی است و در صورت عدم تطابق با واقع، مبتنی بر اعتقاد به یک آگاهی است که در واقع جهل است. تنها موردی که از این دو بیرون است، تصمیم‌های از روی نفاق و دورویی است که در این موارد تصمیم‌ها بر آگاهی و یا جهل نخستین مبتنی نیست، بلکه بر آگاهی دومی مبتنی است که از آن دو به عنوان ابزار بهره می‌گیرد. در هر صورت، در پشت هر تصمیمی نشانی از آگاهی یا اعتقاد به آگاهی وجود دارد.

در مواردی که پیروان دینی و یا مذهبی و یا فرقه‌ای می‌خواهند با دین یا مذهب و یا فرقه‌ای متحد شوند و اتحادی را پایه‌ریزی کنند، باید از محتوای اعتقادی طرف مقابل آگاهی داشته باشند و موارد بنیادی و اصلی اعتقادات طرف مقابل و موارد فرعی و زمانمند آن را تشخیص بدهند. همچنین قلمروی را که در آنها اختلاف دارند بشناسند. در این شرایط طرفین می‌توانند بین موارد گوناگون باورهای همدیگر فرق بگذارند و برای هر کدام برنامه‌ریزی کنند و از ادبیات خاص گفتمان در هر بخشی بهره گیرند. این کار به طرفین کمک می‌کند که بی‌جهت یکدیگر را سر خشم نیاورند و بنیان اتحاد را برهم نریزند. چگونگی برخورد با هر کدام از این حوزه‌ها را در مبحث ادبیات گفتمان و نیز حرمت به باورهای متقابل پی خواهیم گرفت. آنچه در اینجا موردنظر است، شناخت باورهای طرف مقابل و داشتن آگاهی لازم از آنهاست. داستان بازخواست الاهی از عیسی بن مریم که خداوند در قرآن در شکل یک محاکمه فرضی مطرح می‌کند، می‌تواند در این زمینه به تبیین بحث کمک کند:

و [یاد کن] هنگامی را که خدا فرمود: «ای عیسی پسر مریم، آیا تو به مردم



گفتی: من و مادرم را همچون دو خدا به جای خداوند بپرستید؟» گفت: «منزهی تو، مرا نزیبد که چیزی را که حق من نیست بگویم، اگر آن را گفته بودم قطعاً آن را می دانستی. آنچه در نفس من است تو می دانی و آنچه در ذات توست من نمی دانم، چرا که تو خود، دانای رازهای نهانی؛ جز آنچه مرا بدان فرمان دادی به آنان نگفتم که خدا، پروردگار من و پروردگار خود را عبادت کنید، و تا وقتی در میانشان بودم بر آنان گواه بودم؛ پس چون روح مرا گرفتی، تو خود بر آنان نگهبان بودی، و تو بر هر چیز گواهی.^۱»

مفهوم التزامی این گزارش آن است که پیامبر اسلام به باورهای جاری مسیحیان آگاه است و حتی از زمان پیدایش باورها اطلاع دارد و این درواقع نوعی تاریخ‌نگاری از روند شکل‌گیری باورهای کنونی مسیحیت است. افزون بر آن، به حوزه‌های واقعی باورها و حوزه‌هایی که به دست زمانه شکل گرفته‌اند و به طور طبیعی از اصالت لازم برخوردار نیستند، اشاره می‌کند و قلمرو گفت‌وگو بین دو دین را که منجر به آگاهی لازم و در نتیجه اصلاح آن می‌شود، یادآور می‌گردد. این قبیل آگاهیها را در موارد دیگر هم می‌بینیم.

اگر در محدودهٔ مبحث اتحاد تشیع و تسنن که دغدغهٔ اصلی وحدت‌گرایان مسلمان است، مسئله را مطرح کنیم، باید بگوییم که عمده‌ترین مشکل فراروی طرح اتحاد مسلمانان مقولهٔ ناآگاهیها به باورها و نگرشهای همدیگر است. به عنوان نمونه، از سوی بخشهایی از اهل سنت چیزهایی به شیعه نسبت داده می‌شود که یا اصلاً در بین شیعه وجود ندارد و یا مربوط به جریان‌هایی تاریخی بوده که نتوانسته‌اند اندیشه‌های انحرافی خودشان را به عنوان باورهای شیعی به جامعه تحمیل کنند و در نتیجه از بین رفته‌اند و در فرهنگ تشیع از آنان به عنوان غالیان یاد می‌شود. گاهی نیز این موارد پس‌ماندهٔ آموزه‌هایی از همین قبیل گرایشهاست که در طول زمان و به شکلهای مختلف در بین باورهای اصلی شیعیان و در پاره‌ای از کتابهای حدیثی شیعه به ناحق جای گرفته است و شیعیان تأکید بر نادرستی آنها دارند و آنها را باورها و آموزه‌های ساختگی می‌دانند. گاه نیز پاره‌ای از رفتارهای نادرست افراد عوام و ناآگاه شیعه را ملاک داوری قرار می‌دهند و برپایهٔ آن شیعه را تفسیر می‌کنند، در حالی که، همانند روش

۱. مائده، آیهٔ ۱۱۶-۱۱۷.

قرآنی، باید بین باورهای درست و نادرست که در گذر زمان به مذهبی افزوده شده است فرق گذاشته شود. بدیهی است باورهایی که بعداً به دین و یا مذهبی افزوده می‌شود و در آنجا جا خوش می‌کند، باورهای اصیل آن دین یا مذهب نیست و نمی‌تواند ملاک و معیار داوری قرار گیرد و این قبیل باورها را باید به مجموعه داستانها و افسانه‌های اقوام و ملل منتسب داشت. از سوی دیگر، پاره‌ای از نویسندگان شیعی رفتار اندکی از اهل سنت را که پیدایش متأخر و از نظر سیاسی مشکوک دارد و اهل سنت خود با آنان مشکل دارند، به عنوان رفتار کل جامعه اهل سنت تلقی می‌کنند و باورهای آنان را باورهای کل مسلمانان سنی می‌شمارند. بدیهی است هیچ‌کدام از این دو جریان، یعنی جریانی از شیعیان که باورهای فرقه وهابی را به اهل سنت نسبت می‌دهند و جریانی از اهل سنت که باورهای غالبان را به شیعیان منتسب می‌دارند، به درستی نمی‌توانند نماینده دو مذهب عمده جهان اسلام باشند. اینان اگر از دلسوزی و اخلاص لازم برخوردار هستند، باید آگاهیهای خودشان را از باورهای طرف مقابل افزایش دهند تا در مسیر انتساب باورهای نادرست و بیرون از دایره هر مذهب به آن مذهب قرار نگیرند، و اگر از اخلاص و دلسوزی لازم برخوردار نیستند، به حتم جهان اسلام باید حساب خود را از آنان جدا کند و آنان را نماینده جریانه‌های مذهبی نشمارد. در هر صورت، یکی از اصول و مقررات برای اجرایی شدن اصل اتحاد در بین ادیان و یا مذاهب، آگاهی لازم طرفین به باورهای همدیگر است.

۲. داشتن سخنگوی رسمی

دومین شرط برای اجرایی شدن اصل اتحاد در بین هر جریانی، داشتن سخنگوی رسمی است. پیامبر اکرم(ص) وقتی پیشنهاد اتحاد بین ادیان را مطرح کرد، بنابه گزارش مورخان، آن را به نمایندگان رسمی آن ادیان ارائه کرد. در مورد اینکه این پیشنهاد به چه کسانی شد بین مورخان و نیز مفسران اختلاف نظر وجود دارد. اما همه مواردی که آورده شده است، افرادی هستند که نمایندگان رسمی آن ادیان در جزیره العرب و یا در کل جهان آن روز بوده‌اند. برای روشن شدن بحث ناچاریم دیدگاه مورخان و مفسران را در این مورد نقل کنیم. در آغاز تأکید می‌کنیم که هر کدام از این گفته‌ها مطابق با واقع باشد، در دو مطلب نتیجه برابر دارند: نخست آنکه این پیشنهاد به رهبران رسمی آن ادیان ارائه شده است و دوم آنکه نقل قولها را

می توان با احتمال پیشنهاد مکرر پیامبر اکرم(ص) قابل جمع دانست. در تفسیرها و گزارشهای تاریخی می خوانیم:

ابن جوزی در مورد مخاطبان به واژه «اهل الکتاب» می نویسد: در این مورد سه قول است: نخست قول قتاده، ابن جریح و ربیع بن انس است که می گویند مقصود یهودیان هستند. دوم قول سدی و مقاتل است که می گویند مقصود هیأت نجرانی بودند که در مورد عیسی احتجاج می کردند و سوم قول حسن است که مقصود همه اهل کتاب است. اما ابن عباس می گوید درباره کشیشان و رهبانان نازل شده است که پیامبر(ص) این آیه را توسط جعفر و اصحاب او به حبشه فرستاد و او در مجلسی که نجاشی و بزرگان حبشه نشسته بودند آن را خواند.^۱

فخر رازی پس از نقل دو نظر در مورد شأن نزول و خطاب این آیه، دیدگاه خودش را چنین مطرح می کند:

به نظر من درست تر آن است که آن را حمل بر نصارا کنیم، چون همان گونه که گفتیم پیامبر(ص) نخست بر آنان استدلال کرد و سپس آنان را به مباحله فراخواند و سپس در این مورد به سخنی مبتنی بر رعایت انصاف و ترک مجادله و خواستار اجبار و الزام، روی آورد. اینها دلیل بر آن است که آن حضرت آنان را با این سخن الاهی مورد خطاب قرار داد: «ای اهل کتاب» و این نام از بهترین نامها و کامل ترین لقبهاست، چون آنان را شایسته برای عنوان کتاب خدا قرار داد، از قبیل آنکه به حافظ قرآن می گویند: «ای حامل کتاب خدا» و به مفسر می گویند: «ای مفسر کلام خداوند». این لقب گویای آن است که گوینده اش قصد تعظیم مخاطب و به دست آوردن دل او را دارد؛ و چنین سخنی به هنگامی که انسانی از راه لجبازی و نزاع به راه انصاف با دشمنش عدول کند، گفته می شود.^۲

۱. رازی، فخرالدین محمد بن عمر بن الخطیب، التفسیر الکبیر، ج ۸، ص ۹۰.

۲. یعقوبی، احمد بن یعقوب، تاریخ یعقوبی، قم، مؤسسه نشر فرهنگ اهل بیت(ع)، ج ۲، ص ۷۷.

بحثی را که در خصوص ادبیات گفتمان باز خواهیم کرد، دقیقاً همین نکته‌ای است که فخر رازی با نکته‌بینی خاص خود به آن تأکید ورزیده است. در این نقلها، مخاطب آیه مسیحیان نجران و به ویژه اسقفها و کشیشان آنان دانسته شده است. اما قطعاً آیه به وسیله این مورد تخصیص نمی‌خورد. دلیل آن این است که پیامبر(ص) در نامه‌نگاریهای خود با پادشاهان و امپراتوران کشورهای مسیحی از همین آیه بهره می‌گرفت. این امر بیانگر آن است که پیامبر(ص) در این موارد با نمایندگان رسمی طرف مقابل برخورد می‌کرد. یعقوبی می‌نویسد: پیامبر(ص) دحیة بن خلیفة الکلبی را به سوی قیصر فرستاد و نامه‌ای به این شرح همراه او فرستاد:

به نام خداوند مهرگستر و مهربان؛ از محمد رسول خدا(ص) به هرقل بزرگ روم. درود بر آنکه پیرو هدایت باشد، اما بعد، من تو را به فراخوان اسلام فرا می‌خوانم، اسلام بیار و سالم بمان. خداوند تو را دوبار پاداش خواهد داد و «بگو ای اهل کتاب، به سخنی که بین ما و شما برابر است فرا آید، اینکه جز خدا را عبادت نکنیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم و پاره‌ای از ما پاره‌ای دیگر را به جای خدا به اربابی نگیرد، پس اگر روی برتافتند، بگویید: گواه باشید که ما مسلمان هستیم.» و اگر روی برتافتی گناه رومیان بر توست.^۱

ابن‌کثیر پس از نقل این نامه از قول یعقوبی، یادآور می‌شود که پیامبر(ص) این نامه را به نجاشی نوشته است و نه قیصر روم. اما از قول زهری نقل می‌کند که نامه‌های پیامبر(ص) خطاب به پادشاهان وقت آن روز از یک مضمون برخوردار بودند و در همه آنها آیه مزبور وجود داشت.^۲ بدیهی است که اگر مضمون نامه‌ها یکی باشد، یا باید معتقد باشیم که نامه خطاب به پادشاه ایران از مضمون دیگری برخوردار بود، چنان که مورخان نامه به وی را با مضمون دیگری نقل کرده‌اند،^۳ و یا آنکه بر این باور باشیم که پیامبر اکرم(ص) به اهل کتاب

۱. ابن‌کثیر، ابی‌الفداء اسماعیل الدمشقی، البداية والنهاية، تحقیق علی شیری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق، ج ۳، ص ۱۰۴.

۲. احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، قم، دارالحدیث، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق، ج ۲، ص ۳۱۶.

۳. همان.

بودن زرتشتیان باور داشت، چنان که تثبیت گرفتن جزیه از آنان را می‌رساند.^۱ البته همه این مطالب مورد توجه این نوشته نیست. آنچه در پی آنیم این است که پیامبر(ص) در این قبیل از امور که جنبه توافقی و قراردادی داشت معمولاً روی نمایندگان رسمی تکیه می‌کرد. چنان که در مورد قبایل نیز همواره مباحث مربوط به توافق‌ها و قراردادهای را با رؤسای قبایل انجام می‌داد. بنابراین، باید مسلمانان امروز هم که در پی ایجاد وحدت دست‌کم در درون پیروان دین اسلام هستند، به حتم روی موضوع نماینده رسمی داشتن جریان‌های مذهبی تکیه جدی کنند و فضا را برای اظهارنظرهای غیرمسئولانه افراد باز نگذارند تا هرکس به سلیقه خود دین را تفسیر کند و افراد بیرون از دایره دین و مذهب برپایه تفسیر آنان درباره اسلام و یا مذاهب درون آن داوری کنند.

زیانی که امروزه مسلمانان از نداشتن سخنگوی رسمی متحمل می‌شوند، شاید کمتر از اصل تفرقه و تشتت آرای آنان نباشد و حتی می‌توان گفت، مخالفان و دشمنان اسلام دقیقاً از همین کمبود در جبهه مسلمانان است که در راه ایجاد تفرقه و تشتت در میان مسلمانان موفق می‌گردند. با آنکه همه جریان‌های اسلامی تشکیلات و نهادهای مدافع دین و مذهب دارند، اما در خصوص داشتن سخنگوی رسمی غفلت می‌ورزند.

در هر صورت، از این نکته نباید غافل باشیم که داشتن سخنگوی رسمی یک سنت نبوی است و پیروان آن حضرت نباید از آن غافل شوند. در تاریخ آمده است که به هنگام فتح مکه، وقتی شماری از فاتحان با همه خلوص و تدینی که داشتند، از پیش خود و به حتم از سر دلسوزی و دینداری، شعار: «الیوم یوم الملحمة؛ امروز روز انتقام است» را مطرح کردند، پیامبر اسلام(ص) بی‌درنگ نماینده رسمی خود را گسیل داشت تا بیرق را از دست گوینده آن شعار بگیرد و خود شعار اسلام را که «الیوم یوم الرحمة؛ امروز روز رحمت است» ندا دهد. آیا این رفتارهای پیامبر(ص) گویای آن نیست که در مقوله‌های مهمی چون اتحاد جهان اسلام، داشتن سخنگوی رسمی از مهم‌ترین ارکان و ابزار اجرایی شدن آن است؟

نکته حائز اهمیت آنکه حتی وقتی پیامبر(ص) با مسیحیان نجران اقدام به مباحثه کرد، فراخوان عمومی نکرد، بلکه کسانی را با خود وارد جریان نمود که می‌توان آنان را نمایندگان

واقعی دین اسلام دانست. این قبیل حرکتها از سوی پیامبر اسلام(ص) به واقع تأکیدی بر این اصل است که در هر موردی که یک جمع یا دین و مذهبی به عنوان جمع و دین و مذهب قدم پیش می‌گذارد، باید سخنگوی رسمی داشته باشد. آثار مترتب بر این امر در مدیریتهای اجتماعی بسیار گسترده است و در مورد مبحث موردنظر کمک شایانی به تحقق اتحاد و اجرایی شدن آن می‌کند و از متلاشی شدن آن جلوگیری می‌نماید. بسیاری از سوء تفاهمها و بدفهمیهای موجود که آتش تفرقه و جدایی را فروزان نگه می‌دارد، به دلیل فقدان سخنگوی رسمی مذاهب و ادیان است. در بین مسلمانان نه تنها هر جریان مذهبی سخنگویان متعدد دارد که هر مسلمانی خود را سخنگوی اسلام می‌شمارد و پیرو هر مذهبی سخنگوی آن مذهب تلقی می‌گردد.

باید به این نکته توجه داشت که در رفتارها و کردارهای انسانها عوامل گوناگونی دخالت دارد و رفتار افراد در درون یک مذهب الزاماً به معنای رفتارهای پیشنهادی آن مذهب نیست. بنابراین اگر مذهبی سخنگوی رسمی نداشته باشد و یا از سخنگویان متعدد برخوردار باشد، مفهوم آن پذیرش رفتارهای متأثر از عوامل گوناگون در یک فرد به عنوان رفتارهای ناشی از توصیه‌های آن مذهب است و این آغاز گمراهی در برداشتها و به تبع آن داوریهها و در نتیجه گسترش اختلاف و نابودی بنیان اتحاد است.

به نظر می‌رسد فقدان سخنگوی رسمی در بین مسلمانان به طور کلی و در بین مذاهب به طور خاص، از بزرگ‌ترین آفات دامنگیر مسلمانان است و زمینه لازم را برای یورش به اسلام و مسلمانان در اختیار جهان غرب می‌نهد. مسیحیت این معضل را تا حدود زیادی حل کرده است و اگر در جایی افرادی از مردم عادی مسیحی و یا پاره‌ای از رهبران درجه دوم و سوم مسیحی سخنی بگویند که با سیاست کلان مسیحیت هماهنگی نداشته باشد، سخنگوی رسمی آن دین با موضع‌گیری خود، جلو آثار ناگوار آن سخن را می‌گیرد و مانع بازتابهای غیرقابل کنترل می‌گردد. مسلمانان اگر می‌خواهند از شرایط اسفبار کنونی بیرون بیایند و بین خود اتحادی را برقرار کنند، باید در سطح کلان برای مسلمانان سخنگوی رسمی برگزینند و در سطح درونی برای هر کدام از مذاهب سخنگوی رسمی تعیین کنند تا داوریهها و تصمیم‌گیریها سامان بگیرد.

۳. حرمت نهادن به باورهای متقابل

هیچکس نیست که به باوری اعتقاد داشته باشد و در عین حال از اهانت، بی‌احترامی و تحقیر باور خویش خشنود و یا دست‌کم به آن بی‌اعتنا باشد. اگر جمعی یا فردی در برابر اهانت به باورهایش عکس‌العمل نشان نمی‌دهد، به حتم عامل قوی‌تری او را به این سکوت مجبور ساخته است. هر نوع باوری حتی باطل‌ترین آنها در نگاه معتقد به آن حرمت دارد، زیرا معتقد به آن باور، نه تنها آن را باطل نمی‌داند، بلکه عین حق و درستی می‌بیند. بنابراین اگر بنا بر اتحاد و توافق بین ادیانی و یا مذاهبی باشد و این اتحاد و توافق به اجرا درآید، باید اصل حرمت به باورهای طرف مقابل مراعات شود.

این نکته روشن را یادآوری می‌کنم که حرمت نهادن به اندیشه، به هیچ وجه به معنای پذیرش، صحت و یا اعتراف به صحت و حقانیت آن نیست، زیرا اگر چنین بود، نیاز به توافق که یک امر قراردادی است وجود نداشت. بنابراین حرمت‌گذاری به باورهای طرف مقابل، یعنی اجرایی کردن قرارداد اتحاد و توافق بر یک امر، در درون خود عدم اعتقاد طرفین به بخشی از باورهای یکدیگر را دارد. اسلام در عین آنکه برای تحقق و گسترش آموزه‌های خود همه تلاش خود را به کار می‌گرفت، اما از اصل حرمت‌گذاری به باورهای دیگران غافل نبود و حتی در مورد باطل‌ترین باورها هم ادب و رعایت را سفارش می‌کرد تا دست‌کم زمینه‌عناد معتقد به آن باور باطل را از بین ببرد و او را تا مرز گفت‌وگو بکشاند و زمینه ابلاغ اندیشه خودش را فراهم کند. به این دستور الهی توجه کنید:

به آنان که جز خدا را می‌خوانند، دشنام مدهید که آنان از روی دشمنی به نادانی خدا را دشنام خواهند داد. این‌گونه برای هر امتی کردارشان را آراستیم. آن‌گاه بازگشت آنان به سوی پروردگارشان خواهد بود؛ و ایشان را از آنچه انجام می‌دادند آگاه خواهد ساخت.^۱

در این آیه به سه نکته اصلی اشاره شده است که هر سه نکته در مقوله مورد بحث بسیار حائز اهمیت است: نخست آنکه پاسخ طبیعی بدگویی، بدگویی است و بنیان آن هم بر جهل و نادانی است. دوم آنکه مسئول رسیدگی به نتیجه کار، خداوند است و افراد جز ابلاغ حقیقت

۱. انعام، آیه ۱۰۸.

و بیگانه‌دارند. سوم آنکه کردار هر امتی برای خودش آوسته و بسط و طبیعت است داشتنی است و در برابرها ناتبه آن‌ها و هر داره عکس العمل نشانی دهد. آوستگی محبوبیت عقاید هر جامعه برای خود آنان امری است که قرآن چندین بار آن را مورد تأکید قرار می‌دهد. در جایی می‌گوید:

و هو قیقت لاین امشماست که متی گاناست و منرورد گنر ما میم.
 پس از من پروا دارید، تا کار [دین] شان را میان خود قطعه قطعه کردند [و]
 دسته دسته شدند: هر دسته‌ای به آنچه نزدشان بود، دل خوش کردند.^۱
 و در جای دیگری می‌فرماید:

به سویش توبه برید و از او پروا بدارید و نماز را برپا کنید و از مشرکان
 مباشید: از کسانی که دین خود را قطعه قطعه کردند و فرقه فرقه شدند، هر
 حزبی بدانچه پیش آنهاست، دلخوش شدند.^۲

پذیرش این واقعیت که افراد به باورهای خودشان دلخوش هستند و در نتیجه از آن دفاع می‌کنند و این دفاع بطی به حق فاحق بودن آن‌ها و زدارنومینه این امر رافله می‌کنده درخور دبلها و های دیگر از نخست‌مرمت آن رلیاس داشت تثلیخص راتام جلفت و گو پیش آورد و علاوه بر امکان اصلاح دیدگاه دیگران، زمینه تفاهم و اتحاد را به وجود آورد. البته استشهد به این آیات به مفهوم رها کردن آن از مورد و به کارگیری آن به عنوان اصل است.

۴. ادبیات گفتمان

چهارمین قانون برای جاری شدن فلینت اتحاد در بین هلندیشه دین مذهبی مملعات ادبیات درست گفتمان است. این اصل پس از اصل پیشین مطرح می‌شود، زیرا اصل پیشین در طرفین زمینه روانی برای تفاهم و اتحاد ایجاد می‌کرد و دو طرف را جهت نزدیک کردن دیدگاهها و ایجاد فضا برای تفاهم و درک متقابل برای گفت‌وگو آماده می‌نمود، اما این اصل بر شیوه گفتمان با حفظ نتیجه تأکید می‌کند. بدیهی است یکی از مراحل مهم برای ایجاد اتحاد پس از درک ضرورت آن، گفت‌وگو برای نزدیک کردن دیدگاهها و یافتن نقاط مشترک و تفاهم

۱. مؤمنون، آیه ۵۲-۵۳.

۲. روم، آیه ۳۱-۳۲.

بر سر آن نکات و سپس حفظ اتحاد و تفاهم در عین حفظ فضای تبادل اندیشه و افکار برای اثبات درستی اندیشه‌ها و آگاهی‌رسانی است.

اتحاد به هیچ وجه به مفهوم کنار گذاشتن تبادل افکار و اندیشه‌ها و بستن راه آگاهی و آگاهی‌رسانی نیست، بلکه اتحاد در واقع پیمانی برای بستن راه برخوردهای منفی و چماقی و گشودن فضای مناسب برای گفتمان درست است. اتحاد توافق بر سر حفظ اصول و گشودن راه پژوهش و تحقیق و گفتمان در بیرون از دایره اصول است. بنابراین، باید در این مرحله از ادبیات درست و گفتمان صحیحی بهره گرفت که هم اصول حفظ شود و هم راه گفت‌وگو برای رسیدن به توافق و درک متقابل فزون‌تر باز گردد. قرآن کریم برای این مقصود اصول گفتمان درست را ارائه می‌کند و می‌گوید:

با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است مجادله نمای. در حقیقت پروردگار تو به حال کسی که از راه او منحرف شده داناتر، و او به راه یافته‌گان [نیز] داناتر است.^۱

معمولاً کسانی که مجادله نیکو را رها می‌کنند و به تند می‌گیرند، عذر خود را اطمینان به بطلان طرف مقابل و اعتقاد راسخ به درستی خود قرار می‌دهند. اما خداوند متعال در این آیه به پیامبر خود دستور می‌دهد: علی‌رغم آنکه نادرستی طرف مقابل تو آشکار است و درستی سمت تو برای خداوند واضح است، ولی به هیچ عنوان از جاده مجادله نیکو پا فراتر نگذار و همواره به جدال احسن بپرداز. به طور طبیعی بین گرایشهای مختلف درون دینی یا درون مذهبی بحث و جدال به وجود می‌آید. این مباحثات گاه شکل حضوری و زمانی شکل مکاتبه‌ای پیدا می‌کند. در این بحثها اگر جدال احسن معیار رفتار طرفین باشد، نه تنها ایجاد تفرقه نمی‌کند، بلکه در بسیاری مواقع زمینه مناسب برای روشنگری ایجاد می‌کند و راه را برای اتحاد و تفاهم فزون‌تر آماده می‌سازد.

خداوند در آیه دیگری درباره اهل کتاب نه تنها به مجادله احسن دستور می‌دهد، بلکه مجادله احسن را تفسیر هم می‌کند و می‌فرماید:

و با اهل کتاب، جز به [شیوه‌ای] که بهتر است مجادله نکنید - مگر [با]

کسانی از آنان که ستم کرده‌اند - و بگوئید: به آنچه به سوی ما نازل شده و آنچه به سوی شما نازل گردید، ایمان آوردیم؛ و خدای ما و خدای شما یکی است و ما تسلیم اویم.^۱

در این آیه چندین نکته حائز اهمیت وجود دارد که برای تبیین بحث بسیار کارگشاست:

۱. در مقوله گفتمان افرادی را داخل نمود که ستمگری می‌کنند و از چنین روحیه‌ای برخوردارند. بدیهی است که گفتمان برای دستیابی به یک تفاهم و آگاهی است و کسانی که ستم می‌ورزند از خردمندی پیروی نمی‌کنند، حتی در صورت روشن شدن مطلب هم به پیروی از هوای نفس خود ادامه می‌دهند.
۲. خداوند به همه مسلمانان دستور می‌دهد که در مجادله با اهل کتاب به روش نیکوتر گفتمان داشته باشید.
۳. گفتمان نیکو آن است که به نقاط مشترک بین طرفین تأکید ورزیده شود و باورهای درست هر دو طرف مورد حرمت و پذیرش واقع گردد و سپس به گفت‌وگو در مقوله‌های بیرون از نکات مشترک پرداخته شود.
۴. در مورد اهل کتاب محور اتحاد «توحید» و کتب مقدس طرفین - دست‌کم به طور اجمال - آسمانی تلقی شود.
۵. صداقت و پرهیز از نفاق

یکی از مهم‌ترین اصول حفظ اتحاد، صداقت و پرهیز از نفاق از سوی هر دو گروهی است که برای اتحادی پیمان بسته‌اند. شاید این مَثَل معروف که می‌گوید «هیچ بار کجی به منزل نمی‌رسد» ناظر به چنین مقوله‌هایی باشد. اتحاد بین مذاهب یا ادیان یک پیمان و تعهد است و طبیعی است که باید جدی گرفته شود و نباید از آن به عنوان ابزار فریب دادن طرف مقابل بهره جست. عده‌ای به غلط اتحاد بین مذاهب را با تظاهر و فریب اشتباه گرفته‌اند. اینان معمولاً در برخورد با طرف مقابل اظهار دوستی و همدلی می‌کنند، ولی به هنگام جدا شدن از طرف مقابل و در جایی که می‌پندارند طرف مقابل از آنان آگاهی نخواهد یافت، رفتارهایی انجام می‌دهند که در تضاد کامل با اتحاد است. اینان توجه ندارند که اتحاد نوعی پیمان و عهد

۱. عنکبوت، آیه ۴۶.

است و جنبه شرعی پیدا می‌کند و اگر غیر آن نبود از سوی قرآن مورد تأکید قرار نمی‌گرفت. این مطلب در خصوص اتحاد شیعه و سنی مفهوم روشن‌تری دارد. وقتی سخن از اتحاد این دو جریان به وجود می‌آید، به مفهوم پرهیز طرفین از انجام رفتارهایی است که به اصل اتحاد دینی زیان می‌رساند. اینکه مثلاً گروهی در گفتارها و سخنرانیها از تشیع ستایش کنند و در مجالس خصوصی به تکفیر و لعن شیعیان مبادرت ورزند و یا آنکه در سخنرانیها و مجامع عمومی و کنفرانسها به اتحاد دعوت کنند و در مجالس و نشستهای خصوصی شخصیت‌های مورد احترام اهل سنت را مورد نکوهش قرار دهند، به هیچ عنوان پذیرفته نیست. این شیوه‌ای منافقانه است و قطعاً با معیار قرآنی نمی‌سازد. قرآن این نوع رفتار را از رفتارهای منافقان می‌شمارد و آن را نکوهش می‌کند. به این آیات توجه کنید:

برخی از مردم می‌گویند: ما به خدا و روز بازپسین ایمان آورده‌ایم، در حالی که مؤمن نیستند. * می‌خواهند خدا و اهل ایمان را فریب دهند ولی جز بر خوشتن نیرنگ نمی‌زنند، و نمی‌فهمند. * در دل‌هایشان مرضی است، و خدا بر مرضشان افزوده است و برای آنان به سبب دروغ گفتنشان، عذابی دردناک خواهد بود. * چون به آنان گفته شود: ... همان‌گونه که مردم ایمان آوردند، شما هم ایمان بیاورید، می‌گویند: ... آیا همان‌گونه که کم‌خردان ایمان آورده‌اند، ایمان بیاوریم؟ هشدار که آنان همان کم‌خردان‌اند؛ ولی نمی‌دانند، و چون با کسانی که ایمان آورده‌اند برخورد کنند، می‌گویند: «ایمان آوردیم» و چون با شیطانهای خود خلوت کنند، می‌گویند: «در حقیقت ما با شما هستیم، ما فقط [آنان را] ریشخند می‌زنیم.»^۱

مقصود از استدلال به این آیات، اثبات نکوهش چنین روشی از سوی خداوند متعال است. وقتی خداوند متعال برای مشرکان نمی‌پسندد که در برخورد با دیگران از روش دورویی و فریب دادن بهره بگیرند، به حتم برای مسلمانان و مؤمنان نیز چنین روشی را نمی‌پسندد. اگر کسی در ظاهر امر به اتحاد با مسلمانان دیگر تظاهر کند و در روابط گروهی رفتارهایی خلاف اصل وحدت عمل کند، نه تنها کمکی به برقراری وحدت در بین مسلمانان نکرده است

۱. بقره، آیه ۸-۱۴.

که رفتار اسلامی را هم کنار گذاشته و نفاق و دورویی به کار گرفته است که از اصل کفر هم زیانبارتر می‌باشد.

۶. عوامل تفرقه

مقوله «اتحاد» همچون مقوله «عقل و خردمداری» است که هیچ‌کس نیست خود را از آن برخوردار نداند. همان‌گونه که کسی در خردمند بودن خویش تردیدی ندارد، کسی هم در «طرفدار اتحاد» بودن خود تردیدی ندارد. اما با این حال همواره تفرقه وجود داشته و در بسیاری مواقع صحنه‌گردان جامعه بوده است. اینکه چرا تفرقه در جامعه بشری وجود دارد و علی‌رغم تلاش اتحادگرایان، همچنان تفرقه پیش می‌تازد، جای درنگ و تأمل جدی دارد. در زیر به پاره‌ای از عوامل شاخص بقای تفرقه اشاره می‌کنیم:

۱. ناآگاهی و مطلق‌نگری

معمولاً کسانی که ناخودآگاه بر طبل تفرقه می‌کوبند، معتقدان ناآگاه‌اند. این قبیل افراد به خاطر فقدان آگاهی از ادیان و مذاهب دیگر، باورهای خود را مطلق می‌کنند و به درستی باورهای خود قطع دارند و در برابر به نادرستی باورهای دیگران هم یقین دارند. یقین به بطلان باورهای دیگران به انسان این حق را القا می‌کند که برای اتحاد، طرف مقابل حتماً باید از باورهای خویش دست بردارد و اگر از آنها دست برنمی‌دارد، بیانگر عناد و دشمنی اوست. اگر چنین فردی بتواند یک لحظه احتمال اشتباه در برداشتهای خویش را بدهد و از سوی دیگر امکان درستی باورهای طرف مقابل را به ذهن خویش راه دهد، دنیای جدیدی فرارویش گشوده خواهد گشت. اما در جامعه‌های بسته اعتقادی که در آن باورهای اجدادی رسوب جدی پیدا کرده است، هرگونه تردید در باورها به منزله رخنه در کل بنیان اعتقادی تلقی می‌شود و از این رو هرگز فراروی تردید راهی گشوده نمی‌شود. مشکل عمده‌ای که قرآن کریم در گزارشهای خود فراروی پیامبر اکرم (ص) نشان می‌دهد، همین کم‌اندیشی و تحجر جامعه عربی آن روز است. به این آیه توجه کنید:

و چون به آنان گفته شود: «از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید»؛ می‌گویند: «نه، بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم، پیروی می‌کنیم.» آیا هرچند پدرانشان چیزی را درک نمی‌کرده و به راه صواب

نمی‌رفته‌اند؟ و مثل [دعوت‌کننده] کافران مثل کسی است که حیوانی را که جز صدا و ندایی نمی‌شنود، بانگ می‌زند. [آری] کردند، لال‌اند، کورند، در نمی‌یابند.^۱

ایلیانات گویا ترین سیم از یک جامعه تعصلیست. افلاو این جامعه هم ترین ابزار آگاهی، یعنی گوش، زبان، چشم و عقل را از دست داده‌اند. اعتقاد و باور این افراد بر این ورودیهای آگاهی چنان سایه افکنده است که به هیچ وجه اجازه ورود چیزی به جانشان را نمی‌دهد. در این تحجر، تردید حتی مهمان ناخوانده هم نمی‌تواند باشد و چون تردید راه ندارد، پذیرش طرف مقابل به عنوان طرف گفت‌وگو و اتحاد مفهوم نخواهد داشت. البته این افراد هم علاقه به اتحاد را ابراز می‌کنند، اما مفهوم اتحاد در بین این افراد، دست شستن طرف مقابل از همه باورهای خود به خاطر بطلان آنها و پذیرش باورهای آنان به خاطر حقانیت آنهاست؛ و چنین چیزی محال است. آنچه قرآن به تصویر آن می‌پردازد، تعیین ویژگیهای یک جامعه ناآگاه و متعصب است که یک امر تاریخی صرف نیست و در هر جامعه‌ای امکان ظهور می‌یابد و در بین ما مسلمانان نمودهای فراوان دارد. نمونه‌های گویایی از رسوب باورهای پدران در ذهن نسلهاست که مصداق آیه مزبور می‌باشد. البته در چنین مواردی گاه درس خوانده‌ها هم از عوام‌گرایی و جهل به دور نمی‌مانند و هرگز به خود اجازه نمی‌دهند که چنین رفتارهایی را با قرآن، سیره پیامبر اکرم (ص) و سیره معصومان (ع) بسنجند و به بطلان و خلاف دین بودن آن رفتارها آگاه گردند. این رفتارها گاه چنان تقدس پیدا می‌کند که از بیم باطل شدن حتی اجازه سنجش با قرآن و رفتار معصومان هم نمی‌یابد.

۲. بهره‌وریهای سیاسی

برخلاف عامل اول که مبتنی بر ناآگاهی و جهل بود، این عامل بر پایه آگاهی و تصمیم سودجویانه است. در طول تاریخ ایجاد تفرقه و تسلط و چیرگی بر جامعه‌های بشری به عنوان کارآترین روش به کار گرفته شده است. حاکمان، سیاستمداران و سودجویان همواره از همین روش استفاده کرده و می‌کنند. اختلاف و تشتت گسترده‌ای که امروز هدایتگر جهان اسلام

۱. بقره، آیه ۱۷۰ - ۱۷۱.

است، زاییده همین سیاست است که گویا در جهان اسلام، جریان بنی‌امیه و سپس عباسیان آن را آغاز کردند و پیش بردند.

سیره پیامبر(ص) در زمان حیات خود تأکید بر وحدت و همگرایی دینی و سیاسی بود. جریانهای پرشکوهی نظیر ایجاد اتحاد بین دو قبیله اوس و خزرج، در مدینه، حرکت بنیادی پیمان برادری بین افراد جامعه اسلامی، توافقنامه‌های فراوان بین قبایل، توافقهای اساسی بین پیروان ادیان گوناگون، نامه‌های پرمحتوا به سران کشورها و جریانهای دینی که پیش‌تر نقل کردیم، بنیانگذاری نمازهای جماعت و جمعه و اعیاد و حرکت‌های دیگر وحدت‌گرایانه، همگی گویای توجه عمیق پیامبر اکرم(ص) به همگراییهای سیاسی برپایه انسان و توحید بود؛ روندی که با سیاستهای جاری جوامع سازگاری نداشت.

در جوامع سیاسی آن روز و نیز قبل و بعد آن، اصل بر تفرقه انداختن و حکومت کردن بود و سیاست پیامبر(ص) اتحاد و سیاست با کمال تأسف با حاکمیت جریان اموی که هیچ‌گونه هماهنگی با روش و سیاست پیامبر(ص) نداشت، با شکست مواجه گشت و در طول تاریخ موجب بدبختی و کشت و کشتار فراوان در بین مسلمانان شد. سیاست اموی، پس از آنان، از سوی دیگر سلسله‌های خلافت و پادشاهیها و نیز از سوی پاره‌ای سردمداران مذاهب پیگیری شد و هنوز هم پیگیری می‌شود. در یک قرن اخیر این سیاست پشتوانه قوی استعمار اروپایی را نیز پیدا کرد و دستاورد آن پراکندگی نکبت‌بار امروزی جهان اسلام گشت. همان‌گونه که یادآور شدیم، این سیاستی کهن است که گویی هیچ‌گاه از زندگی بشر دست برنخواهد داشت. قرآن درباره این سیاست می‌گوید:

فرعون در سرزمین مصر سر برافراشت و مردم آن را گروه گروه ساخت،
گروهی از آنان را زبون می‌داشت، پسرانشان را سر می‌برید و زنانشان را
[برای بهره‌کشی] زنده برجای می‌گذاشت که وی از فسادکاران بود.^۱

شاید ذهنیت ملکه سبأ را همین سیاست آزار می‌داد که می‌گفت: «پادشاهان چون به شهری درآیند، آن را تباه و عزیزانش را خوار می‌گردانند ...»^۲ در هر صورت، تفرقه و ایجاد

۱. قصص، آیه ۴.

۲. نحل، آیه ۳۴.

گروه و تشتت از روشهای سیاستمداران و عامل جدی در تفرقه بین پیروان ادیان است.

۳. دوری و ناآگاهی اندیشوران جوامع

همان‌گونه که سیاستمداران و حاکمان در سرنوشت جامعه تأثیرگذار هستند و به روند کلی جامعه جهت می‌دهند، اندیشوران جامعه‌ها هم می‌توانند مردم را به سمت و سوی سوق دهند. در گذشته، در جهان اسلام و به خصوص در بین اندیشوران و عالمان، نوعی ارتباط و پیوند وجود داشت. این پیوندها گاه در شکل استاد و شاگردی، گاه در شکل نگارش و نقد و بررسی آرا و گاه مناظره‌هایی حضوری بود و زمانی شکل‌های دیگر داشت. همین امر موجب می‌گشت که عالمان، باورهای طرف مقابل را از زبان توده‌ها و بخش ناآگاه جامعه‌ها نشنوند، بلکه به کتابها و آثار یکدیگر مراجعه کنند. این مراجعه‌ها زمینه‌های بسیاری برای اتحاد، ایجاد می‌کرد. آثاری که در بین فقیهان گذشته شیعی و سنی در زمینه فقه مقارن نوشته شده است گویای همین امر است.

در گذشته آثار فقهی در سنجش با آرای فرق نوشته می‌شد و حتی در دوران حضور امامان (ع) هم فقیهان جریانات فقهی همواره نیم‌نگاهی به آثار یکدیگر داشتند. اما به مرور و با دور شدن اندیشوران و به خصوص فقیهان مذاهب اسلامی، کم‌کم نقد و بررسیها به درون مذاهب کشانده می‌شود و در نتیجه فقیهان که تأثیرگذاران بر اندیشه توده‌ها هستند و به عنوان نمایندگان مذاهب تلقی می‌شوند، آرا و دیدگاه رهبران مذاهب دیگر را عموماً از کتابهای دست دوم و حتی گاه از رفتار توده‌های عوام هر مذهبی می‌گیرند و این معضل بزرگی است که بزرگان مذاهب را به سطح توده‌های کم‌سواد در زمینه آموزه‌های دیگر مذاهب فرو می‌کشد و خود به عامل جدی برای تفرقه تبدیل می‌شود. در این شرایط بزرگان مذاهب عملاً نمایندگان توده‌های ناآگاه می‌گردند و از آنجا که بزرگان مذاهب هم یکدیگر را از نزدیک نمی‌بینند، دورادور بر همدیگر می‌تازند و هر روز فاصله بین مسلمانان را ژرف‌تر و وسیع‌تر می‌کنند.

پیامدهای اتحاد

ایجاد اتحاد بین موحدان جهان، آن‌سان که پیامبر اسلام بنا به گزارش قرآن در پی آن بود، و یا بین مسلمانان، آن‌گونه که طلایه‌داران جنبش اتحاد اسلامی درصدد آن هستند، آثار و برکات بسیاری خواهد داشت که می‌توان دو پیامد واضح آن را به شرح زیر یاد کرد:

۱. قدرت یابی

در زندگی انسانها و جوامع بشری، قدرت یکی از مهم‌ترین مطلوبها بود و هست. هر جامعه‌ای که قدرت داشته باشد، می‌تواند سعادت را هم به دست آورد و عزت و سربلندی را بچشد و هر جامعه‌ای که ناتوان باشد، باید خواری و بدبختی را همراه همیشگی زندگی خود بداند. بن‌مایه قدرت، اتحاد است. هر جا اتحاد است قدرت است و هر جا تفرقه است خواری است. حرکت‌های منطقه‌گرایی که امروزه در جهان سیاست در حال شکل‌گیری است، چیزی جز آگاهی انسانها به منافع قدرت و نقش اتحاد در دستیابی به آن نیست. جهان اسلام برای رهایی از این خواری راهی جز قدرت‌یابی ندارد و قدرت راهی جز اتحاد ندارد. با آنکه قرآن به عنوان کتاب دینی این اصل مهم پیوند قدرت با اتحاد و ضعف با تشتت را برای مسلمانان گوشزد کرده است، افسوس که مسلمانان از آن درس نگرفته‌اند. قرآن می‌گوید: «... با هم نزاع نکنید که سست شوید و مهابت شما از بین برود.»^۱ اختلاف هیبت و قدرت را از بین می‌برد و گویاترین گواه صدق این سخن خداوندی، سرنوشت بد و ناگوار جهان اسلام است.

۲. رونق

اختلاف و تفرقه هرز رفتن نیرو و توان افراد جامعه است. امروزه در حوزه‌های سیاسی، علمی، فرهنگی و اقتصادی، بسیاری از توان و قدرت مسلمانان برای خنثا کردن تلاشهای همدیگر به کار گرفته می‌شود. اقتصاد عظیم جهان اسلام به جای آنکه در حوزه رفاه و رونق و پیشرفت مسلمانها به کار گرفته شود، برای تولید یا خرید اسلحه و ابزار جنگی برای ترس موهوم از یکدیگر صرف می‌شود. کوششهایی که کشورهای اسلامی برای ضربه زدن بر اقتصاد یکدیگر می‌کنند، چیزی جز به کارگیری تفرقه برای پیشگیری از رونق جهان اسلام نیست. نوشته‌هایی که مسلمانان به ویژه در حوزه‌های دینی علیه یکدیگر می‌نویسند و توزیع می‌گردد، چیزی جز هدر دادن توان عملی و اقتصادی مسلمانان نیست.

پیامبر اکرم (ص) برای حفظ وحدت در بین پیروان خود با یک جمله جاودان که «الاسلام یجب ما قبله» همه زمینه‌های اختلاف و تشتت را از بین برد و عادت جاهلیت را ممنوع کرد تا

۱. انعام، آیه ۴۶.

امت اسلام دست به دست هم بدهند و جامعه‌ای نو و پیشرفته بسازند؛ زیرا پیامبر(ص) به خوبی به نقش اتحاد در سازندگی و رونق آگاه بود و چنین بود که توانست در مدت کوتاهی از شهر کوچک مدینه، شهری پررونق و بااقتصادی درخور پدید آورد. اما مسلمانان با دوری از سیره نبوی، به نبش قبر فتنه‌های پیشین می‌پردازند و هر روز عقب می‌افتند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہ شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

